

فقه و سیاست در عرفان مدرن و عرفان صدرایی

احسان ابراهیمی

۱- بنظر من در فضای علوم انسانی جدی ترین روش برای تولید علم، مطالعات مقایسه ای است چه در درون یک گفتمان و چه یک مفهوم در دو گفتمان. نمونه های معروف این رویکرد مقایسه ای را مثلاً در کار دکتر کاکایی میان ابن عربی و مایستر اکهارت یا در مطلب «سبع هشتم» دکتر سروش دباغ که میان عرفان اسلامی و عرفان مسیحی است می توان دید. بنا به همین دلیل، امروز می خواهم درباره دو مفهوم فقه و سیاست در عرفان مدرن به خوانش سروش دباغ و در آثار ملاصدرا با رویکردی مقایسه ای صحبت کنم.

۲- تمرکز اصلی من در این بحث، بر کتاب «کسر الاصلان جاهلیه» ملاصدراست که در فارسی به «عرفان و عارف نمایان» ترجمه شده است. دلایلی چند باعث شد این اثر را برگزینم. نخست اینکه وابسته به دوران پختگی ملاصدراست. دو اینکه اختصاصاً به عرفان می پردازد و سه اینکه ساختاری نیمه استدلالی/نیمه خطابی دارد. همین سه ویژگی را در اثر «آبی دریای بیکران» سروش دباغ نیز شاهدیم.

دلیل پنهان و غیرمستقیم من در اتخاذ رویکرد مقایسه ای میان این دو نظام فکری، که امیدوارم در پایان عرایض در ذهن مخاطب روشن شود، این است که نشان دهم «طرحواره ایی از عرفان مدرن» به روایت سروش دباغ، نهایتاً عبارت است از خوانشی نو از عرفان سنتی ما و نه طرح ریزی ساختاری به کلی نوین.

اما چرا فقه؟ تاریخ اسلام و تاریخ لف و نشر اسلام، بسیار فقه زده است و فقه پررنگ ترین عنصر تاریخ و تمدن اسلامیست به گونه ای که دیگر شاخه های معرفت و علم دینی، مثل کلام، فلسفه، عرفان و تفسیر، تحت شعاع و سایه فقه قرار دارند. ضمن اینکه عرفا و فیلسوفان مسلمان نیز به فراخور به فقه و فلسفه فقه نیز پرداخته اند و تلاش کرده اند خوانش و روایتی متفاوت از خوانش مسلط فقها از فقه بدست دهند.

و اما چرا سیاست؟ سیاست در تاریخ اندیشه ایرانی یکی از چالش برانگیزترین موضوعات است. آمیختگی قدرت سیاسی با خوانش فقهی و قشری در ۴ دهه اخیر در کشور ما خود مزید بر علت شده و لازم است به مفهوم سیاست در قدما و نواندیشان دینی نگاهی همزمان و مقایسه ایی داشت تا ضمن تقویت خوانش مدارامحور از سیاست، سهم این مهم نیز پرداخته شود.

فقه در ملاصدرا:

«پس علت اینکه در شریعت قوانین مقرر گشته اند واقعیت نفس الامری آنهاست، نه اینکه- چنانچه عده ایی پندارند- تنها جنبه قراردادی داشته باشند. و این اسرار را تنها افراد کامل درک توانند کرد و کسی را جز آنان چنین

توانی نیست؛ و آن احکامی که در هیچ زمان و حالی نسخ در آنان راه نیافته است خصوصیت بیشتری درین جنبه دارند.» (عرفان و عرفان نمایان، ترجمه محسن بیدارفر، ص ۱۲۷)

در ادامه وی، فقه را بر سه سطح تقسیم می کند به این قرار:

شریعت ظاهری

شریعت عملی باطنی (طریقت)

شریعت علمی باطنی (حقیقت)

مراد و مقصود از شریعت ظاهری اما عبارت است از:

پاکسازی ظاهر از ناپاکی های جسمانی و واداشتن انسان به کارها و عباداتی است که اعضایش را به خضوع وادارد و او را به ترک لذتها ملزم گرداند و وادار به دادن صدقات به فقرا و مساکین کند، و شمار اهل ایمان را در اثر زناشوئی ها بیش، و شمار کافران و منافقان و مفسدان را با تشریح جهاد کم کند، و حدود را جاری سازد، و ظالمان و گناهکاران را بوسیله ی دیه ها و تعزیرها اصلاح کند- تا نظام حفظ شود و مردمان چون چهارپایان رها و یله نباشند.» (همان، ص ۱۲۸)

مقصود شریعت عملی باطنی (طریقت) پاکسازی باطن است از زشتی ها و تاریکی های باطنی و تصفیه نمودن آن از صفات حیوانی شهوی و غضبی همچون تحصیل خواستهای شهوانیو برتری جویها بر دیگران و همچنین پاکسازی از وسوسه های شیطانی چون مکر و حقه بازی و طرح ریزی برای بدست آوردن چیزهای فانی (ص ۱۲۹)

غرض و هدف شریعت علمی باطنی یا حقیقت نیز عبارت است: پاکسازی جهت والای نفس و قوه عقلی از باورهای فاسد و نادانی (یعنی حقیقت مجموعه باور و عمل است).

غرض همه سطوح شریعت نیز همانا سوق خلق است به جوار خدای متعال و قرار دادن آنان در شمار مقربان.

فقه و صناعات خمس:

ملاصدرا در تناظرسازی میان فقه و منطق ارسطویی، ابتکار جالبی دارد. وی صناعات خمس را که در بحث گزاره

ها و ماده صغری و کبری مطرح می شود در فقه چنین صورت بندی می کند:

برهان = واجب

سفسطه = حرام

خطابه = مستحب

شعر = مکروه

جدل = مباح (همان، ص ۱۲۹)

وحدت متعالی ادیان

درباره مفهوم کثرت گرایی دینی که در میان قدما به «وحدت متعالی ادیان» تعبیر می شده، وی نکات قابل توجهی دارد. وی در این بحث، از نتیجه عملی و ادعایی ادیان به ضرورت اتحاد و وحدت آنان می رسد: «مقصود اصلی از قوانین الهی بطوری که گفتیم سوق دادن آفریدگان به جوار الله تعالی، رساندن آنان به معرفت ذات او، رها سازی ایشان از صفات نکوهیده و خوی های ناپسند که موجب وابستگی ذات آنان به امور پست و ایستائیشان در مراتب دوری و حرمان و خذلان می گردد لذا لازم است اختلافی در اصول شرایع حقه و ادیان الهیه وجود نداشته باشد و کلیات احکام و معظمت اوامر و معظمت اوامر و نواهی را نسخ و تغییری روی ندهد» (همان، ص ۱۲۹)

پس از این توضیحات بنظر روشن کننده موضع رسمی مرحوم آخوند درباره نگاهش به فقه و شریعت، می توان گفت ملاصدرا شریعت را به معنای عامش امری نفس الامری و غیر قراردادی می داند و در این موضع، با بعض فرقه ها و نحله های تصوف و عرفان که شریعت را اعتبار و قرارداد قلمداد می کنند، صف خود را جدا می کند. همچنین در سلوک عرفانی، رعایت شریعت را گام نخست و همیشگی می داند و عبور از شریعت را به بهانه رسیدن به درجات بالای سیروسلوک ناممکن. همچنین به برابری و وحدت متعالی ادیان باور دارد و دلیل اختلافات را هوای نفس علمای دین می داند.

فقه در عرفان مدرن:

مقاله هفتم از مقالات دهگانه کتاب «آبی بیکران دریا» با عنوان «مناسک فقهی و سلوک عرفانی» موسعاً به موضوع و نسبت فقه و عرفان مدرن به خوانش نویسنده می پردازد. برای روشن شدن موضع وی لاجرم از نقل قول بعض نکات کلیدی در این باره هستیم.

نویسنده ابتدائاً میان دو سطح فقه یعنی باب عبادات و باب معاملات تفکیک قائل می شود و تمرکز بحث خود را ناظر به قسم نخست می داند، چه مفروض اصلی درباره باب معاملات که ناظر به سویه های اجتماعی فقه است، منقرض شدن عقلانیت آنها و تخصصاً خارج از موضوعیت در دوران مدرن است.

«چنانچه در میابم، سالک مدرن در احکام عبادی و مناسک دینی به چشم منابع معنابخش به زندگی نظر می کند و با غوطه خوردن در آنها می کوشد به زندگی خویش معنا بخشد... از منظر سالک مدرن، از سوی دیگر، معنابخشی به زندگی و فائق آمدن بر خودبینی و خودپسندی و «باخودی»، مهمترین دستاورد بجاء آوردن احکام عبادی است... گویی سالکی که به رکوع و سجده می رود، برخاک افتادن در مقابل امر بیکران را تجربه می کند و ناچیز بودن و به حساب نیامدن خویش در برابر عظمت و فخامت و مهابت هستی را به خود یادآوری می کند و...» (آبی بیکران دریا، صص ۱۲۲، ۱۲۳)

وی سپس به سراغ تعدادی از مناسک مثل روزه و حج می رود و با بیان جزییاتی از هر کدام، سویه های معنابخشی آنها را تبیین و پررنگ می سازد و خوانشی غیرارتدوکسی از آداب و ترتیبات مناسک به دست می دهد. نکته کانونی بحث وی درباره تنوع مناسک فقهی در اسلام و دیگر ادیان ابراهیمی و حتی بودایی، همین رمز و راز و کارویژه معنابخشی است. به توضیح بیشتر اینکه یک سالک مدرن که در دل سنت بودایی زیسته، نسبتش با مناسک فقهی و آیینی بودایی همانیست که یک سالک مدرن که در سنت اسلام شیعی زندگی کرده است. در واقع مناسک فقهی زیرنشین فرهنگ بومی و منطقه ای هستند و در مفهوم معنابخشی، جهانشمولند. هیچ باید و ضرورت و وجوبی به این معنا برای عارف مدرن در انجام مناسک فقهی و آیینهای شریعت وجود ندارد و عارف مدرن، مختار است از این منابع معرفت بخش و تهذیب گر نفس بهره بگیرد یا بی عنایت بدانها به سلک و سلوک خود پردازد.

نتیجه گیری:

آنچه در عرفان صدرایی از فقه مراد می شود، تلقی نفس الامری و وجوب رعایت شریعت در هر سه سطح آن است و عارف در هر سطحی از سیروسلوک، بی نیاز از ادای فرایض شریعت نیست. اما در ذیل عرفان مدرن به روایت سروش دباغ، فقه در باب عبادات مقوله ای فرهنگی، منطقه ای و ماهیتاً معنابخش است و سالک مدرن مختار است بدانها پردازد و امری واجب نیست.

در باب سیاست در این دو نظام عرفانی

سیاست در آرای ملاصدرا

ملاصدرا در باب سیاست رساله ای مستقل ندارد اما در آثار پرتعدادی که از خود بجای گذاشته، به تناسب بحث به امر سیاست نیز پرداخته و نظرات خود را بیان کرده است. از نظر کلی می توان ادعا کرد سیاست برای وی امری عرضی و از باب لزوم تحقق عدالت و معیشت برای مردمان یک جامعه در جهت بسترسازی سیر و سلوک و رشد فردی در مسیر رسیدن به خداوند است. بنا به یک نگاه کلی و بعنوان کلیات محکماتی که وی بدانها باور دارد می توان گفت:

۱- انسان را مدنی الطبع می داند

۲- معتقد است دنیا مزرعه آخرت است و تحصیل و اصلاح آن از باب لابدیت عقلی، ضروری است.

۳- انسان خلیفه الله بر روی زمین است

۴- ادای حق خلیفه الهی و اصلاح حیات اجتماعی بدون سیاست و ریاست امکان پذیر نیست. (اندیشه سیاسی

ملاصدرا، محسن مهاجر، قیسات شماره ۱۰ و ۱۱)

در سلوک شخصی وی نیز، مخالفت علنی با جنگهای ایران و عثمانی در دوران قدرتمندترین شاه صفوی یعنی شاه عباس اول که بنا به یک تحلیل، عامل اصلی تبعید وی به کهک قم بود، هرچند ذیل عنوان بدعت در دین و مخالفت فقهای قشری درباری صورت گرفت، نشان می دهد وی نظراً و عملاً به حضور انتقادی در فضای سیاسی باور داشته است و از منظر حرمت برادرکشی و مسلمان کشی مخالفت علنی با جنگهای ایران و عثمانی داشته است. ولو این حضور، محدود به حدود واقعیت سیاست در دوران پیشامدرن بوده و ناظر به تشکیل حزب و انتخابات و ... نبوده است.

در میان دیگر عرفا و فیلسوفان ایرانی مسلمان دغدغه ها و حتی جاه طلبی های سیاسی دیده می شود. استاد محمدعلی موحد در مقاله ای تحت عنوان «آیا شیخ اشراق قربانی بلندپروازیهای سیاسی خود شده؟» (همینک در کتاب: شمس تبریزی، طرح نو) به موضوع اصلی و دلیل پنهان قتل شیخ اشراق به روایت شمس تبریزی می پردازد که ناظر است به جاه طلبی های سیاسی وی، جدا از موضع نظری وی که ریاست و پادشاهی را حق انحصاری عارف واصل می دانسته است.

(روشن است که بحث در اینجا توصیفی است و ناظر به اصل پرداختن به سیاست است و نه نوع نگاه و حضور سیاسی) در دوران معاصر نیز پرداختن به سیاست در میان عرفای سنتی ما حضور داشته است. دکتر مجتهد شبستری در بیان خاطراتی از استادش مرحوم علامه طباطبایی در روزنامه ایران ۲۳ آبان ۱۳۹۴ به ذکر خاطره ای می پردازد از فعل سیاسی یکی از غیرسیاسی ترین عرفای تاریخ معاصر به این شرح:

«پیش از انقلاب در یک تنگنای سیاسی که او را برای امضای یک اعلامیه زیر فشار گذاشته بودند گفته بود من از آخوندی جز همین لباس چیز دیگری ندارم و اگر لازم باشد آن را هم کنار می گذارم»

همچنین بسیاری از تحلیل گران اندیشه درباره نظریه ولایت فقیه روح الله خمینی معتقدند مفهوم «ولایت» در این نظریه کاملاً برگرفته شده از عرفان نظری ابن عربیست و روح الله خمینی آن ولایت را در فقه وارد کرده و از آن به ولایت فقیه رسیده است. (به عنوان نمونه ماشاالله آجودانی، مشروطه ایرانی در ریشه های نظریه ولایت فقیه این نکته را مبسوط توضیح داده است)

خلاصه اینکه در عرفان سنتی ایرانی اسلامی موارد بسیاری می توان از حضور جدی، نظری و عملی عرفای ما در سیاست و امر سیاسی مبتنی بر فهمی که در دوران خود از سیاست مرسوم و رایج بوده سراغ گرفت.

سیاست در عرفان مدرن

سروش دباغ در مقاله شماره ۵ با عنوان سلوک عرفانی و امر سیاسی به این موضوع ورود کرده و مبانی فکری خود را تبیین کرده است:

«برخی بر این باورند که سلوک عارفانه نسبت چندانی با امر سیاسی و آنچه معطوف به حکومت و دولت است ندارد.»

(ص ۸۸)

مثال این تلقی مولاناست اما کسی چون حافظ شیرازی به طور جدی و انتقادی به سیاست و زهد ریایی فقهایی درباری می تازد. «خواجه شیراز هم تحولات سیاسی روزگار خود را رصد می کرده و هم دلمشغول امور جاری در جامعه بوده»

(ص ۹۱)

«در میان سالکان مدرن، سپهری در بند آنچه در پیرامون او می گذرد نیست.» (ص ۹۲)

مثال نقض سپهری، اقبال لاهوری و علی شریعتی هستند که دومی ابوذر غفاری را نماد عرفان انقلابی معرفی می کند.

از نظر تئوریک «عرفان مدرن به روایت نگارنده قائل به رابطه ارگانیک میان عرفان و مشروعیت سیاسی نیست» (ص ۹۴)

ورود عارف مدرن به سیاست به نحو غیرمستقیم است و نه ناظر به کسب منصب سیاسی (ص ۹۶)

همچنین نوع سیاست ورزی عارف مدرن، بنا به ضروریات زمانه و زمینه زیست مدرن «هم عنان با سازوکار دموکراتیک و پاسداشت حقوق بشر است» (ص ۱۰۲)

بررسی همزمان این دو نگاه به سیاست نشان می دهد تفاوت ماهوی میان فهم از سیاست و نوع دخالت در آن، در میان عرفای سنتی و عرفان مدرن وجود ندارد و تنها تفاوت در چگونگی سیاست ورزی است. ملاصدرا نظراً به ماهیت جمعی سیاست و وظیفه اصلی سیاست که بسترسازی رشد معنوی سالک است اشاره دارد و خود عملاً در نقد جنگ میان مسلمانان شیعه و سنی در دوران صفوی موضع صریح دارد و هزینه آن را هم پرداخته، در دوران مدرن نیز بنا به احصای سروش دباغ، انتخاب و تشخیص اتخاذ یا عدم اتخاذ موضع سیاسی در میان سالکان مدرن، متنوع و شخصی است، ضمن اینکه ماهیت سیاست را امری دموکراتیک می داند. در عرفان سنتی هم کسی چون محمدحسین طباطبایی در زمانی و در سطحی موضع سیاسی اختیار و علنی می کند اما مثلاً در همان زمانه کسی چون سهراب سپهری که بنا به تبیین سروش دباغ، سالک مدرن است از هرگونه دخالت و حضور در سیاست در هر سطحی امتناع دارد. اینها جملگی نشان می دهد سیاست در دو سطح عرفان صدرایی و عرفان مدرن امری است ماهیتاً شخصی و فردی و تفاوت در نوع ورود و فهم جمعی از سیاست دوران است و نه اصل ورود یا عدم ورود به سیاست.

پایان:

در این مطلب تلاش شد در دو موضوع فقه و سیاست میان عرفان صدرایی و عرفان مدرن دست به مقایسه بزنیم تا دوریها و نزدیکیهای این دو تلقی از عرفان روشن شود. مستند به مواضع عرفان نظری ملاصدرا در کتاب «کسر الاصنام الجاهلیه» و کتاب «آبی دریای بیکران، طرحواره عرفان مدرن» سروش دباغ، به این دو موضوع مهم و حساس در عرفان سنتی و مدرن اشاراتی شد و تلاش شد نشان داده شود تفاوتها میان این دو سنخ عرفان شناسی و عرفان گرایی، اندک و کمرنگ است و عرفان مدرن به روایت سروش دباغ، بیشینه خوانشی نواز عرفان سنتی ایرانی/اسلامی است و عرفان مدرن مقوله ای مجزا و متفاوت از عرفان سنتی نیست. تفاوت در صورتبندی و نوع روبرو شدن با امر فقهی و سیاسی است و نه اصل مواجهه.